



خلوت در انجمن

«دل پیار و دست بکار»

هر که بدان گنج عنایت رسید
 راهنمای سفر اندر وطن
 کم زده بی همدمی هوش دم
 بس که زخود کرده بسرعت سفر
 ز خت بدایت به نهایت کشود
 خلوتی دائرۀ انجمن
 درنگذشته نظرش از قدم
 باز نمائده قدمش از نظرا
 «خواجه عبدالملق نبیدرانی»

این مقاله، هر چند مختصر، جواب بیخبران و ناپخته‌گانیست که تصوف را مایه گمراهی و فساد و تباهی و انحطاط مردم میدانند و در نظر آنان صوفی کسی است که کشکول گدائی در دست گیرد و کلاهش ترک بی دودی بر سر نهد و ازین سو بآن سو رود و تخم یأس و حرمان و موهوم پرستی و خیال بافی و طفیلی گری را در سزغ افکار خلق بیفشاند، تادل مردم را بدنیای جلوه گریهای دنیا و زندگانی شیرین دنیا سرد گرداند.

در حائیکه نه چنانست، بلکه صوفی گری سرچشمه کار و کوشش و غیرت و جنبش است و صوفی کیست که چون باز بلند پرواز و بی نیاز به رسو بتازد و طعمه گیرد و بدیگران بخوراند، نه آنکه چون کلاغ بی پروبال در گوشه‌ای بیفتد و طفیل خواره دیگران باشد.

تا آنجا که حقیر اطلاع دارد، تنها سلسله‌ای از اهل تصوف که برای ارشاد و راهنمایی پیروان و سالکان طریق خود، در جهت سیر و سلوک، اصولی وضع کرده و قاعده و اساس بنیان نهاده،

✪ آقای دکتر علی اصغر معینیان، از پژوهندگان معاصر.

سلسله نقشبندیه است.^۲ این اصول که خوش‌بختانه بزبان فارسی دری و در عباراتی موجز و بلیغ انشاء شده مشتمل است بر هشت اصل باین شرح:

- ۱- هوش دردم
- ۲- نظر بر قدم
- ۳- سفر در وطن
- ۴- خلوت در انجمن
- ۵- یاد کرد
- ۶- بازگشت
- ۷- نگاه داشت
- ۸- یاد داشت

گویا سه اصل دیگر که عبارت از: وقوف زمانی و وقوف عددی و وقوف قلبی است، بعدها، بدان در افزوده‌اند. این اصول که بقول یکی از نویسندگان این طایفه، دانستن طریقه این عزیزان موقوف بر آنست، نوعی تصوف مثبت و عملی و توأم با کسب و کار را توصیفه میکند که کمابیش و بطور پراکنده، ضمن اقوال مشایخ بزرگ، در تذکره‌ها و در کتب مقامات، مورد شرح و تفسیر قرار گرفته، و در این شرح و تفسیرها که غالباً آمیخته با حکم و امثال و پند و موعظت است در عین حالی که سالکان طریق را به تهذیب نفس و تصفیه باطن و وارستگی و استغناء طبع میخوانند و تشویق و ترغیب میکنند، مصراً از آنان میخوانند که برای خود شغلی و کاری اختیار کنند و یا حرفه و صنعتی بیاموزند و بدان مشغول شوند، اگر چه پینه‌دوزی باشد، تا در طول حیات هم از لحاظ زندگانی از ماسوی‌الله بی‌نیاز باشند و هم کردار باطنی و اعمال درونی و روحانی خویش را در پس پرده آن کار و کسب‌ها از نظرها مستور دارند. یکی از آن اصول که موضوع مقاله ما است، اصل خلوت در انجمن است. معنی روشن خلوت در انجمن، در اصطلاح عرفانی آن، این است که، هر سالک طریق مستعد و مؤید بتأیید الهی که راه سلوک می‌پیماید، پس از اینکه در اثر تمرین و ریاضت و استغراق در ذکر، به مرحله‌ای رسید که از قید اسارت نفس سرکش و غرائز حیوانی آزاد و روانش از پلیدیها و زشتی‌ها پاک‌شد، بواسطه این تهذیب نفس و تزکیه روح، کم‌کم طرق حواس ظاهر بر روی او بسته و درهای حواس باطن گشاده میگردد و این صفای باطن و دوام ذکر با حضور قلب بجائی میرسد که سالک با شعور باطنی درک میکند که آنچه را که بر زبان می‌آورد، بدل او نقش می‌بندد و آنچه که بدل او نقش می‌بندد، الفائی است من‌جانب‌الله، نه از قبیل وساوس شیطانی. در چنین حالی است که به عقیده عرفا، ذکر و ذاکر و مذکور یکی میشود و ذاکر هر کاری که میکند و هر صدائی که می‌شنود، چیزی جز ذکر خدا نیست و بقول خواجهمحمدپادشاه^۳، مداومت ذکر بجائی میرسد که حقیقت ذکر بسا جوهر دل یکی شود، در آن حال، ذاکر بواسطه استیلای مذکور هیچ تفرقه و تمیزی میان دل و حقیقت ذکر نتواند کرد، چه دل او را به مذکور، ارتباط بوجهی است که غیر مذکور را در دل و در اندیشه او راهی نیست.

چنین سالکی با چنان صفات، خواه در خلوت باشد خواه در جلوت و خواه تنها باشد و خواه در انجمن و میان مردم، در ملام باشد یا در خلایق، در هر وضع و حالی جز به خدا و یاد خدا نمی‌اندیشد و در عین حال که با مردم می‌جوشد و معاشرت میکند و بتمام حوائج مادی و نیازمندیهای زندگانی خود میرسد، لحظه‌ای از یاد خدا و ذکر خدا غافل نیست، زیرا یاد خدا بطور زوال‌ناپذیری

در دلش نقش بسته و در نهادش ملکه شده است.

خواجه اولیاء کبیر که یکی از خلفای خواجه عبدالخالق غجدوانی و از قدمای مشایخ این طریقه است در تفسیر اصل خلوت در انجمن چنین میگوید: خلوت در انجمن آنست که اشتغال و استغراق در ذکر بمرتبه ای رسد که اگر بیازار در آید، هیچ سخن نشنود و بسبب استیلائی ذکر بحقیقت دل و اشتغال بذكر، از روی جد و اهتمام، باین مرتبه میرسد که همه آوازا و محتایات مردم ذکر نماید و سخنی که خود گوید ذکر شود و البته این بی سعی و اهتمام نمیشود.^۴

یکی دیگر از مشایخ این طریقه که این اصل مورد توجه او بوده و غالباً پیروان تعویض را بر عایت آن ترغیب و تشویق می نموده خواجه بهاء الدین محمد نقشبند، مصلح بزرگ و پیشوای مشهور آن در قرن هشتم است.

از خواجه بهاء الدین قدس الله تعالی سره پرسیده اند که بنای طریقه شما بر چیست؟ فرموده اند: خلوت در انجمن، بظاهر با خلق هستند و باطن با حق سبحانه و تعالی.

از درون سو آشنا و از برون بیگانه و ش این چنین زیباروش کم می بود اندر جهان آنچه حق سبحانه و تعالی میفرماید که: *دجال لا تلهیهم تجارة ولا بیع* عن ذکر الله اشاره باین مقام است^۵ و باز در جای دیگر میگوید: نسبت باطنی در این طریقه چنان افتاده است که جمعیت دل در ملاء و صورت تفرقه، بیشتر در آن بود که در خلوت^۶. و این بیان خواجه بزرگ در اگفتار زیر خواجه عبدالله احرار کاملاً روشن میکند: سر اینکه نسبت^۷ خواجگان قدس الله تعالی ارواحهم در ملاء و صورت تفرقه، بیشتر ظاهر میشود، آنست که این نسبت محبوب است، هر گاه محبوب را با خلوت خوانی در حجاب^۸ شود

خواجه احرار، چنانکه بعداً نیز اشاره خواهد شد، در تفسیر این اصل همواره سعی دارد، اعمال باطنی و نسبت روحانی سالک را نیز بمنزلد معشوق و محبوب او تصویر کند که باید پیوسته دور از چشم رقیب و در پس پرده مستور باشد و همین نکته ایجاب میکند که سالک کسی و کاری برای خویش فراهم نماید و بکار و پیشه ظاهری نیز اشتغال داشته باشد.

در جای دیگری میگوید: منتسبان خواجه عبدالخالق روح الله تعالی روحه که در بازارها میروند. همه آوازا بگوش ایشان ذکر می آید و غیر ذکر هیچ نمی شنوند و در تأیید گفته خویش اضافه می نماید: در مبادی حال، ذکر چنان غالب شده بود که از بادوهر آواز دیگری که بگوش می- آمد ذکر شنوده میشد، چنانکه یکی از مردم تاشکند که تمولی و جاهی داشت، سوری ساخته بود و کس فرستاده و از سمرقند خواننده و سازنده و عودی و چنگی بآن ولایت آورده، در شبی که غوغای عظیم داشت بضرورت موافقت دوستی، نزدیک بآن منزل رفته بودم، همه آوازه های مردم و نغمه های عود و چنگک ایشان، مرا آواز ذکر می نمود و غیر ذکر هیچ نمی شنودم و در آن وقت در سن هژده سالگی بودم^۹. پس از اینکه سالک به چنان منزلی رسید که حقیقت ذکر با جوهر دل یکی

شد و در اندیشه و فکر او چیزی غیر از خدا و ذکر خدا گنجانی نداشت، یعنی پیمانۀ فکر و دماغ او از حقیت ذکر ابریز گشت، دیگر نباید به بهانه حفظ آن حالت روحانی و یا بقول آنها، آن نسبت باطنی، از معاشرت و آمیزش با مردم امتناع ورزد و عزلت و انزوا اختیار کند و از صحبت خلق کناره گیرد، زیرا ترک و تجرید و اعراض از دنیا بدان صورت، ممکن است توجه و اقبال مردم را بخود جلب کند و این طرف توجه قرار گرفتن و شیفته تعظیم و تکریم این و آن شدن، غالب آنست که سالک را در دام مهلك غرور و نخود خواهی، که نیر و مندترین قوه نفسانی بشر است، گرفتار کند و در گرداب ضلالت و گمراهی اندازد. گذشته از این، اصولاً گوشه گیری و انزوا و کناره گرفتن از خلق خدا، برخلاف ناموس خدایت و بمثابه فرار از میدان حیات و زندگی است که انسان را بسوی مرگ و نیستی سوق میدهد و قهر آچنین عملی شایسته شان یک سالک طریق واقعی نیست لذا بروی لازم است که بدستور و مصلحت دید شیخ و پیر تعلیم، اعمال باطنی و نسبت های روحانی خویش را با کاری و شغلی از مشاغل ظاهری توأم سازد تا هم فردی بیکاره و طفیلی اجتماع نباشد و هم چنانکه او از دست رنج و زحمت دیگران بهر مند میشود، دیگران هم از ثمره کار و کوشش او برخوردار باشند، و هم اینکه آن کار و حرفه ای را که برگزیده است مانند پرده و حجابی چهره زیبای اعمال باطنی و ارتباط خدائی او را که بقول خواجه احرار بمنزله معشوق او است از چشم اغیار و نامحرمان بیوشاند تا از سایر مردم ممتاز نگردد و این همان طریقه ملامتیان است که تا حدی مورد قبول و پسند خاطر جمعی از مشایخ بزرگ اهل تصوف بویژه پیشوایان نقشبندیه است که غالباً باین روش، میل و رغبتی تمام داشته اند و ما این موضوع را در مقاله ای جداگانه ذیل عنوان «مشایخ طریقه نقشبندیه و روش ملامتی» با ذکر قرائن و دلایل از گفتار و کردار مشایخ مذکور بشرح باز خواهیم گفت.

اکنون بر سر سخن باز میگردیم و اقوال مشایخ بزرگ را در تفسیر این اصل، بویژه لزوم کسب و کاری که سالک باید اختیار کند بررسی می نمایم. شیخ المشایخ خواجه عبدالخالق قجدوانی^{۱۵} مؤسس و بنیان گذار طریقه خواجگان (نقشبندیه) در قرن ششم مبتکر و واضع اصول هشت گانه، همانطور که عادت او است که همواره، مطالب و مقاصد خود را با عباراتی موجز و بلیغ بیان میکند، در تفسیر اصل خلوت در انجمن چنین میگوید:

«ترانی از خلق برمی باید داشت و این نمیشود مگر بکسب حلال. دست بکار و دل به یار، در طریق خواجگان، امری مقرر است، در تأیید نظر خواجه که میگوید: سالک باید در عین حالی که دل به یار دارد، دست بکاری هم داشته باشد تا لقمه حلال او را میسر شود صاحب انوار القدسیه گفته: شیخ ابوسعید خرازی^{۱۱} را که از بزرگان مشایخ قرن سوم است نقل میکند تا معلوم باشد که بزرگان صوفیه هیچگاه کسی را به بیکاری و بی عاری و تن پروری دعوت نکرده اند، وی میگوید: «مرد کامل آن نیست که انواع کرامات از وی ظهور کند بلکه مرد کامل آنست که با مردم بنشیند و داد و ستد کند و زناشوئی نماید و با خلق خدا مخالطت و آمیزش کند بی آنکه حتی لحظه ای

از ذکر خدا غافل بماند»^{۱۲}

شیخ ابوسعید ابوالخیر صوفی بزرگ و نامدار قرن پنجم در همین منی سخن میگوید:
«مرد آن بود که در میان خلق بنشیند و برخیزد و بخسبد و با خلق دادوستد کند و با خلق درآمیزد و يك لحظه از خدا غافل نباشد»^{۱۳} شیخ عبدالرحمن جامی در نفحات الانس از قول خواجه عبدالله انصاری حکایتی انسانی تر از آن نقل میکند:

شیخ الاسلام گفت: قومی بودند که بکوشان با من بودند، خداوندان دلروشن، از من درخواست کردند که ما را به شیخ عبدالله طاقی بر از روی دستوری خواستم و ایشان را بوی بردم و گفتم میخوانند ایشان را و صیبتی کنی، گفت: متاملانند؟ گفتم آری، گفت، مکتبباند؟ گفتم آری. گفت سخت نیکو باشد، کار می میکنید و اهل خود را نیکو میدارید و شبانگاه هر کسی بهره خود را از طعام میگیرید و با یکدیگر میآورید و با هم میخورید و ساعتی باشید و آنگاه پراکنده میشوید و ایشان را دعا کرد، برخاستیم^{۱۴}.

خواجه بهاءالدین محمد نقشبند با ذکر داستانی این اصل را چنین توجیه میکند:

«من دو کس دیدم در مکه زادهای شرفاً و کرمه، یکی بغایت بلند همت و دیگری بغایت پست همت، پست همت آنکه در طواف دیدم، شخصی را که دست در حلقه خانه زده بود و در چنان جائی شریف و چنان وقتی عزیز از حق سبحانه، غیر از حق سبحانه چیزی میخواست، و بلند همت آنکه در بازار منی، جوانی دیدم که پنجاه هزار دینار کمابیش سودا و خرید و فروخت کرد که در آن فرصت يك لحظه دلش از حق سبحانه و تعالی غافل نشده. از غیرت آن جوان خون از درون من بر آمد»^{۱۵}

خواجه ناصرالدین عبدالله احرار^{۱۶}، در مبادی حال و آغاز سیر و سلوک، صحبت بسیاری از مشایخ بزرگ اهل تصوف را درک کرده، که از آن جمله، سید قاسم انوار تبریزی^{۱۷} است و از قول او سخنان بلند پندآمیز زیادی برای مریدان و پیروان خویش نقل کرده که همه آن سخنان در مقامات خواجه احرار مذکور است. از جمله، در خصوص کسب و کار حلال و لقمه حلال سالکان طریق میگوید: «حضرت سید قاسم فرمودند: بابو! هیچ میدانی که در این زمان چراستایق و معارف کم ظاهر میشود؟ بواسطه اینکه بنای کار تصفیه باطن است و تصفیه باطن بر لقمه حلال، چون در این زمان لقمه حلال کم است، لاجرم، باطن صاف نمانده که اسرار آلهی ازوی ظاهر شود و فرمودند تا زمانی که دست من بکار میرفت، طاقیه^{۱۸} هزار بخیه میدوختم و قوت خود از آن میساختم و چون بواسطه فالج، دست من بیکار شد، کتابخانه آباء اجدادی من میراث مانده بود، آنرا فروختم و مایه تجارتنی ساختم و این زمان از آن میخورم»^{۱۹} مولانا عبدالرحمن جامی^{۲۰}، نویسنده و شاعر بزرگ قرن نهم که خود از مشایخ مآذون این فرقه است، اصل خلوت در انجمن را چنین تفسیر میکند که: چون این حالت و این نسبت

از سقوله ادراك وانفعال است، حصول وتحقق آن آنی است و حقیقت کار، اعراض است و اقبال، اعراض از ماسوی الله و اقبال بحق سبحانه و تعالی، زیرا نفس آدمی بمنزله مرآئی است که روی بجانب دیگر دارد، آنرا باید گردانید که رویش بجانب حق افتد و برای اینکه فتوری در این نسبت حاصل نشود، ناگزیر است که شغلی و حرفه‌ای برگزیند تا از سایر خلق ممتاز نشود و نشان‌مند نگردد. وی در تأیید سخنان خویش میگوید: شخصی، نزد بزرگی رفت و التماس طریقی کرد، شیخ فرمود که هیچ پیشه و کاری داری؟ آن شخص گفت ندارم، فرمود، برو و پینه‌دوزی بیاموز که معنی روش این طایفه بی صورت‌شغلی و کاری نمی‌باشد^{۲۱}

خواجه عبدالله احرار این حالت و نسبت روحانی را که ثمره اصل خلوت در انجمن است برای یکی از یاران و مریدان خود بصورتی زیباتر و شاعرانه‌تر توصیف کرده و آنرا بمنزله معشوق و محبوبی دانسته که غیرت عاشق شیدا و محب صادق مانع از آن است که محبوب و معشوق بی - همتا، بی پرده و حجاب جلوه کند، بلکه غیرت عاشق اقتضا دارد که محبوب مستور باشد و چهره زیبایش از انظار اغیار پوشیده بماند و سالك طریق که بمثابه عاشق است چاره ندارد که حالت روحانی خویش را با انتخاب شغلی و کاری از نظرها پوشاند تا فتنه نشود. حکایت ذیل در این معنی است:

مولانا شیخ که از یاران و پیروان پاک نهاد خواجه است و سالیان دراز حل و عقد قسمی از امور دنیاوی خواجه بوی تفویض بوده چنین حکایت میکند: درمبادی حال که بملازمت حضرت ایشان رسیدم و به تعلیمی فائز گشتم، جان بسیار می‌کندم و ریاضت عظیم میکشیدم تا اندک اندک آثار و نتایج مشغولی، ظاهر شدن گرفت و بالفتات حضرت ایشان روز بروز قوت می‌یافت تا بعد از چند نگاه بقدر، جمعیت خاطر می‌دست و فی الجمله نسبت آگاهی حاصل شد، ناگاه حضرت ایشان مرا بکفایت بعضی از مهمات دنیائی مثل زراعت و غیر آن امر فرمودند و بسبب شغل بامور دنیا فتور در عمل باطن، آن نسبت، اندک اندک ضعیف شدن گرفت و مرا از این جهت الم عظیمی روی نمود و حزن تمام دریافتم. گفتم، روم درد دل خود بحضرت ایشان رسانتم، فرصت نگاه داشتم و در خلوتی خود را بحجره حضرت ایشان رسانیدم و خواستم که شبه‌ای از پریشانی حال خود عرضه داشت کنم، فرمودند مولانا شیخ در طریقه خواجگان قدس الله تعالی ارواحهم خلوت در انجمن، اصلی کاری است و بنای کار و بار ایشان بر این است و این اصل مأخوذ است از آیه کریمه: رجال لا تلهیهم تجارة ولا بیع عن ذکر الله، نسبت شریفه این بزرگواران محبوب است، غیرت محب مقتضی آنست که محبوب مستور باشد، محب غیور کی روا دارد که محبوب بی پرده باشد؟ این نسبت را بی پرده و درزیدن، دأب این طایفه نمی‌باشد، از آن چاره نیست که این نسبت را با شغلی از اشغال ظاهری جمع کند. من بیاطن تضرع کردم که از جمع بین الامرین عاجزم، درین محل فرمودند همتی آرید، باشد که حق سبحانه قوتی کرامت فرماید و کارها بر آید.^{۲۲}

این بود خلاصه‌ای از گفته‌های مشایخ طریقت در تفسیر و تعبیر اصل خلوت در انجمن، اصلی که درس سعی و عمل و کار و کوشش بسالک طریق میده‌د، تا از ترك و تجرید و عزلت و انزوا پرهیزد و راه رسم زندگی را مانند مردان کار بیاموزد، هرگاه این اصول عقاید که جلوه‌ای از تصوف مثبت ایرانی و زائیده فکر و اندیشه روشن پیشوایان بزرگ تصوف است، بدرستی بکار بسته میشد و گفتار و کردار مشایخ بزرگ که برآستی برخی از آنان مثل اعلای حقیقت و پاکوی و تقوی و اثبار و محبت‌اند، سرمشق سالکان طریق قرار میگرفت، راه هرگونه خرده‌گیری و تمنع بر خرده‌گیران و بد بینان بسته میگردد و وضعی پیش نمی‌آمد کسه امروزه تصوف و عرفان را با درویشی و در یوزگی و خیال بافی و لاابالی‌گری مترادف بدانند.

وقتی سالک طریق مجبور باشد، برای پرده پوشی از اعمال روحانی و حالات باطنی خویش، نوعی کار و کسب و حرفه اختیار کند و از آن راه حتی ثروت و مکنتی بیندوزد، در این صورت طبیعی است که هم از نظر مادی و هم از جهت معنوی از ماسوی‌الله بی‌نیاز نخواهد بود و دست هر گونه وسوسه شیطانی از دامن پاك او کوتاه. برای تعلیم و تربیت چنان سالکان گرم رو است، که خواجه احرار ضمن سخنان پندآمیز و عبرت انگیز خوردگویان، گویان، گرم‌میشوند و باهمان شور و گرمی خطاب میکنند که: یاران ما باید که یکی از دو امر اختیار کنند، یا اینکه چیزی از وجه سلال قبول نمایند و بزراعت مشغول شوند و در مجموع مشغولی‌ها خود را نگاهدارند، چنانکه طریقه فقراء خواجهگان قدس‌الله ارواحهم است. یا خود را در افگند و از شدن و ناشدن اندیشه نکنند و سعی بلیغ نمایند که بایست خویش را در بایست دیگری گم کنند، تا بسعادت عظیم که فناء فی‌الله است مشرف شوند ۲۲

۱ - از هفت اورنگ جامی، اورنگ سوم، تحفة الاحرار صفحه ۳۸۳ چاپ تهران.

۲ - رجوع به مقاله (سماع در طریقه نقشبندیه) ذیل صفحه ۹۶۶ شماره دوم سال اول مجله گوهر.

۳ - خواجه محمد بن محمود الحافظی مشهور به پارسا از اعظام یاران خواجه بهاء‌الدین نقشبند و افضل ایشان و یکی از جانشینان او که بعد از خواجه علاء‌الدین، طار بخاری و ارت مقام ارشاد شد. خواجه محمد پارسا دو بار بزیارت حج رفت که نوبت دوم در سال ۸۲۲ اتفاق افتاد، در این سفر خواجه بعد از انجام اعمال حج مریض شد و باهمان حال بمدینه رفت ولی روز بعد از ورود که ۲۴ ذی‌حجه بود در گذشت و در جوار قبر عباس بن عبدالمطلب بخاک سپرده شد، در حالی که ۷۳ سال از عمر خواجه گذشته بود. خواجه محمد پارسا صاحب تالیفات چندی است مهم‌ترین آن کتاب فضل‌الخطاب فی‌محاضرات است ۴ - رشحات نسخه خطی صفحه ۳۳، ۵ - نفحات الانس صفحه ۳۶۷، ۶ - رشحات صفحه ۳۳ نسخه خطی ۷ - صاحب رشحات مؤید بسند: گاهی نسبت گویند و از آن طریقه کیفیت مخصوصه و بدهوده این طایفه علیه خوانند و گاهی سب‌گفت و ملکه نفس کسی را اداره کنند و مقصود او از قسم اول از نسبت گویا غایب شدن سالک است از محسوسات در اثر استغراق در ذکر که احیاناً حقایقی نیز بر وی مشهور گردد ۸ - رشحات صفحه

۳۸۰/ نسخه خطی. ۹- رشحات صفحه ۳۱۸-۳۱۹ ۱۰- رجوع شود بذیل صفحه ۹۶۶ مجله گوهر سال
 اول شماره دهم. ۱۱- شیخ ابوسعید احمد بن عیسی البغدادی ملقب به خر از از قدهاء مشایخ بزرگ صوفیه
 در قرن سوم است که در ترک و تجرید بر نظیر بوده، اصل او از بغداد است، بمصر رفته و با ذوالنون
 مصری و یحیی حافی صحبت داشته و در مکه مجاور شده. گویند اول کسی است که در اصل فنا و
 بقا سخن گفته. ابوسعید از مشاهیر مشایخ صوفیه و رئیس طریقه خرازیه است، در تاریخ فوتش مورخان
 اختلاف دارند، ابن اثیر سال فوتش را ۲۷۷/ و جامی در نفحات الانس سال ۲۸۶ ذکر کرده
 و ابن الجوزی در جلد ۲ صفة الصفاة صفحه ۲۴۷، تاریخ فوتش را چنین نقل میکند: توفی
 فی سنه سبع و سبعین و قیل، ست و ثمانین و مائتین ۱۲- انوار القدیة چاپ مصر صفحه ۱۱۶
 ۱۳- اسرار التوحید فی مقامات شیخ ابوسعید صفحه ۲۱۵ چاپ دکتر صفا ۱۴- نفحات الانس
 صفحه ۲۷۳ چاپ بهران ۱۵- رشحات عین الحیات صفحه ۳۶۲-۳۶۳ ۱۶- رشحات عین الحیات
 صفحه ۳۶۴/ نسخه خطی. ۱۷- سید قاسم تبریزی ملقب به قاسم الانوار مولد ۷۵۷/ از شاگردان و مریدان
 شیخ صدرالدین اردبیلی نیای پادشاهان صفویه است. سیدس از رسیدن بمرحله کمال از تبریز بگیلان
 رفت و چندی بعد از آنجا عازم خراسان شد و در هرات پای تخت شاهرخ که شهری آباد و ثروتمند
 بود اقامت گزید و دارای نفوذ و اعتبار زیاد شد بطوریکه سرانجام مورد حسد و کینه اطرافیان
 قرار گرفت تا در سال ۸۳۰ که بجان شاهرخ سوء قصد شد، قاسم نیز مورد سوءظن واقع و از هرات
 تبعید گردید ولی چندی بعد دوباره به خراسان برگشت و در خرجرد جام مسکن گزید و در
 همانجا در سال ۸۳۸ در گذشت، قاسم انوار از بزرگان مشایخ طریقت نعمت‌اللهی است که محضر شاه
 نعمت‌الله ولی را نیز درک کرده است. گذشته از مقام مشایخ عرفان، قاسم از شاعران فصیح بیان و
 طراز اول قرن نهم است ولی بیشتر شهرت او از جهت مقام ولایت و ارشادی است که در تصوف دارد
 ۱۸- طاقیه نوعی کلاه بلند مخروط شیبه کلاه درویشان است - کلاه نظامیان عثمانی ۱۹-
 رشحات نسخه خطی صفحه ۳۳۷/ ۲۰- مولانا عبدالرحمن جامی شاعر نامی قرن نهم نه تنها از
 نویسندگان و شاعران فقیهان عصر خویش بود، بلکه خود یکی از پیشوایان و مشایخ طریقه
 نقشبندیه بشمار می آید و از جانب خواجه سعدالدین کاشغری و خواجه ناصرالدین عبیدالله احرار به
 تاقین ذکر و دستگیری طالبان و مستعدان مأمور و مأذون بوده است، مقام و منزلتش در تصوف تا
 جدی بود که خواجه احرار به چند تن از مریدان و معارف خراسان که از هرات برای دیدن او
 به سفر قند رفته بودند گفته بود: هر که در خراسان مولانا جامی را دیده باشد ویرا به این روی
 آب آمدن حاجت نیست - یعنی ماوراءالنهر. ۲۱- رشحات عین الحیات صفحه ۲۳۰/ نسخه خطی تصحیح شده
 ۲۲- رشحات صفحه ۴۹۷ - ۴۹۹ ۲۳- رشحات صفحه ۳۹۵ نسخه خطی؛